

جنگی که ورود به آن آسان تر از خروج از آن است

قدیمی‌ها حکایتی نقل می‌کردند که اگرچه با لبخند آغاز می‌شود، اما پایانش از بسیاری از کتاب‌های سیاست آموزنده‌تر است. می‌گویند وکیلی، چاه آبی را به معلمی فروخت. چند روزی گذشت. ناگهان تلفن خانه معلم زنگ خورد. وکیل با صدایی آمیخته به غرور گفت: «جناب معلم! من چاه را به شما فروختم، اما آب داخل چاه را که نفروخته‌ام. از امروز باید بابت استفاده از آب، اجاره بپردازید!» احتمالاً وکیل انتظار داشت معلم دستپاچه شود، خواهش کند، چانه بزند یا تسلیم استدلال حقوقی او شود. اما آن سوی خط، چند ثانیه سکوت برقرار شد. سپس معلم با آرامشی عجیب گفت: «اتفاقاً من هم چند روز بود دنبال شما می‌گشتم.» وکیل با لبخند پیروزمندانه پرسید: «برای چه؟» معلم پاسخ داد: «آب، مال شماست؛ اما داخل چاه من نگهداری می‌شود. یا لطف کنید همین امروز تمام آبتان را از چاه خارج کنید، یا از فردا هزینه انبارداری، نگهداری و حفاظت آن را به من بپردازید!»

می‌گویند وکیل چند لحظه سکوت کرد؛ انگار برای نخستین بار فهمیده بود که زرنگی همیشه یک طرفه نیست. سرانجام با خنده گفت: «بابا شوخی کردم! فقط می‌خواستم ببینم چه جوابی می‌دهی.» اما واقعیت این است که سیاست بین‌الملل، برخلاف آن لطیفه، معمولاً فرصت گفتن «شوخی کردم» را به کسی نمی‌دهد.

آقای ترامپ!

به نظر می‌رسد شما نیز با همین اعتمادبه‌نفس وارد جنگ شدید؛ با چند مشاور که بیشتر شیفته نمایش قدرت بودند تا فهم پیچیدگی‌های خاورمیانه، و با توصیه‌هایی که بخش مهمی از آن از تل‌آویو می‌آمد. شاید تصور می‌کردید ایران هم همان چاهی است که می‌توان سند مالکیتش را امضا کرد، قواعدش را تغییر داد و بعد هر زمان که خواستید، شیر آب را باز یا بسته کنید. اما ایران ملک شخصی نیست. ایران پرونده‌ای حقوقی نیست که با چند امضا بسته شود. ایران جامعه‌ای است که هزاران سال تجربه جنگ، اشغال، کودتا، مقاومت، شکست و بازسازی را در حافظه تاریخی خود حمل می‌کند. اشتباه راهبردی شما دقیقاً از همین‌جا آغاز شد.

شما ایران را فقط روی نقشه دیدید؛ اما ایران، فقط جغرافیا نیست. فکر کردید با چند گزارش اطلاعاتی می‌توان یک ملت را شناخت. گمان کردید چند اتاق فکر، نود میلیون انسان را خلاصه می‌کنند. این همان خطایی است که تقریباً همه قدرت‌های بزرگ مرتکب شده‌اند. ویتنام را همین گونه دیدند.

افغانستان را همین‌گونه دیدند. عراق را همین‌گونه دیدند. و امروز، ایران را نیز با همان عینک می‌بینند.

ایران کشور عجیبی است. اگر در ایران از یک کودک ده‌ساله بپرسید دربارهٔ اقتصاد چه نظری دارد، احتمالاً برایتان نسخهٔ اصلاح بودجه می‌پیچد. اگر از رانندهٔ تاکسی دربارهٔ روابط بین‌الملل سؤال کنید، تا مقصد برایتان نقشهٔ خاورمیانه را از نو ترسیم می‌کند. اگر کنار پیرمردی در پارک بنشینید، شاید پیش از پایان چای، تحلیل سقوط امپراتوری عثمانی، جنگ اوکراین، قیمت دلار و آیندهٔ آمریکا را هم بشنوید.

گاهی این عادت، ضعف ماست؛ چون بیشتر از آنکه مطالعه کنیم، نظر می‌دهیم. اما همین ویژگی، یک حقیقت مهم را نیز نشان می‌دهد: جامعهٔ ایران را نمی‌توان مانند یک شرکت سهامی از بیرون مدیریت کرد. شاید شما بیست مشاور داشته باشید. اما ایران نود میلیون تحلیلگر دارد؛ نود میلیون ذهن، نود میلیون حافظه و نود میلیون روایت. ممکن است همه با هم اختلاف داشته باشند، اما یک ویژگی مشترک دارند: کمتر ملتی دوست دارد دیگری برای آینده‌اش تصمیم بگیرد.

بزرگ‌ترین اشتباه شما این بود که مخالفت بخشی از مردم با جمهوری اسلامی را با آمادگی آنان برای پذیرش قیمومت خارجی اشتباه گرفتید. این دو، زمین تا آسمان با یکدیگر فاصله دارند. ممکن است میلیون‌ها ایرانی از حکومت خود ناراضی باشند؛ اما این به آن معنا نیست که حاضرند آیندهٔ کشورشان در اتاق‌های فکر واشنگتن یا تل‌آویو نوشته شود. ایرانی ممکن است با برادرش دعوا کند، اما اگر غریبه‌ای برای کتک زدن برادرش وارد خانه شود، داستان کاملاً عوض می‌شود. این همان نکته‌ای است که بسیاری از مشاوران شما هرگز نفهمیدند. هنوز هم دیر نشده است. بهترین پیروزی شما این نیست که جنگ را طولانی‌تر کنید. بهترین پیروزی، پیدا کردن راهی آبرومندانه برای خروج از آن است. زیرا جنگ، برخلاف توییت، دکمهٔ «حذف» ندارد. بمب را می‌توان پرتاب کرد؛ اما حافظهٔ ملت‌ها را نه. موشک می‌تواند ساختمانی را ویران کند؛ اما نمی‌تواند مشروعیت سیاسی بسازد. و هرچه این جنگ طولانی‌تر شود، نه تنها هزینهٔ آن برای ایران، بلکه برای آمریکا، منطقه و اقتصاد جهانی نیز سنگین‌تر خواهد شد. اجازه دهید مردم ایران خود دربارهٔ حکومتشان تصمیم بگیرند.

تجربهٔ دو قرن گذشته نشان داده است که هرگاه قدرت خارجی کوشیده است آیندهٔ ایران را مهندسی کند، نتیجه معمولاً پیچیده‌تر، پرهزینه‌تر و بی‌ثبات‌تر از محاسبات اولیه بوده است. و در پایان، فقط یک سؤال باقی می‌ماند:

آقای ترامپ!

اگر روزی متوجه شوید که وارد چاهی شده‌اید که خروج از آن از ورودش دشوارتر است، آیا آن وقت هم خواهید گفت: «شوخی کردم...»؟ یا خواهید فهمید که در سیاست، خطرناک‌ترین اشتباه آن است که گمان کنیم ملت‌ها را نیز می‌توان مانند یک قرارداد ملکی، خرید، فروخت یا با چند بند حقوقی مدیریت کرد؟

مهدی روسفید- برلن

02.08.2026